

موضوعات و گروههای موثر در انتزاعی انتخاباتی جورج دبلیو بوش در انتخابات سال ۲۰۰۰

مقدمه

فرآیند هجده ماهه تلاش برای کسب مقام ریاست جمهوری از طریق انتخابات در نخستین سه شنبه ماه نوامبر سال ۲۰۰۰ که به وسیله کاندیداهای اصلی دو حزب جمهوری خواه و دموکرات آغاز گردید، از بسیاری جهات ویژگیهای یک انتخابات بدعت گزار را در بر داشت. با توجه به اینکه نخستین انتخابات سومین هزاره برای آمریکای ۲۲۴ ساله بود، فضای حاکم از لحاظ سمبولیک با فضای انتخاباتی چهل و دو رییس جمهور پیشین متفاوت بود و ویژگیهای خاص خود را داشت. با توجه به اینکه در پنجاه و پنج سال گذشته، این نخستین آزمونی بود که امکان پذیر بودن دوباره این تجربه را مشخص می کرد که آیا یک رییس جمهور دموکرات که بیش از یک دوره انتخاب شده است آنقدر سرمایه سیاسی برای معاون خود به جای می گذارد که با تکیه بر آن بتواند به کاخ سفید راه یابد؟ این موضوع موجب شده بود که فضای حاکم به لحاظ ماهیت - متأثر از این واقعیت - ویژگیهای خاص خود را داشته باشد. این انتخابات از سوی دیگر - به جهت اهمیت روز افزون مرکز طیف سیاسی در نتایج انتخابات ریاست جمهوری که برای نخستین بار پیروزی را در دو دوره متوالی بعد از سال ۱۹۴۶ برای یک دموکرات

* دکتر حسین دهشیار، استاد یار علوم سیاسی در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی است. مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل شناسی - آمریکاشناسی، جلد دوازدهم، ۱۳۸۱، ص ص ۷۰-۳۷.

مقیم کاخ سفید فراهم می‌کرد. شرایطی را به وجود آورد که به موجب آن کاندیداهای دو حزب جمهوری خواه و دموکرات به روشها و استراتژیهای منحصر به فردی متوسل شدند که در عین حفظ پایگاه حزبی، از خود چهره‌ای مرکزگرا - به لحاظ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی - به رأی دهندگان ارائه نمایند که این خود سبب گردید فضای حاکم از لحاظ روشهای اعمال شده، ویژگیهای خاص خود را داشته باشد.

فضای انتخاباتی

هزاره سوم که شروع آن قطعیت پیروزی ارزشی مفاهیم دموکراسی غربی بر دیکتاتوری پرولتاریا را به همراه دارد، رقابت جورج دبلیو بوش و آل گور را از بسیاری جهات در مسیری قرار داده بود که تنها نشانگر دموکراسی سیستم سیاسی حاکم بر آمریکا به شمار می‌رفت بدون اینکه تأثیری در جهت‌گیریهای نهایی سیاستهای عمومی داشته باشد. بسیاری از مردم که اکثریت قریب به اتفاق رأی دهندگان هم در زمره آنان بودند رقابت بین دو کاندیدا را - بدون اینکه اهمیتی برای خط مشیهای هم‌سوی طرفین قایل شوند - چیزی نمی‌دانستند جز نمایش قدرتمند و همیشگی کارکرد انتخابات که همانا «اطمینان خاطر سمبولیک» (Symbolic Reassurance)^۱ از برتری روشهای دموکراتیک به شمار می‌آید. با توجه به ماهیت حزب جمهوری خواه، بخت مناسبتری در اختیار کاندیدای این حزب قرار گرفت که درباره اهمیت ارزشهای سنتی آمریکایی صحبت کند. در فضای متمایز انتخابات سال ۲۰۰۰، شخصیت سیاسی و ماهیت واقعی هیچیک از دو کاندیدای اصلی، امکان کافی برای تجلی پیدا نکرد، چرا که از یک طرف آل گور باید مبارزه انتخاباتی را در چارچوب توفیقهایی به دست آمده در هشت سال زمامداری کلینتون شکل می‌داد و از سوی دیگر، هویت سیاسی خود را هم باید به معرض نمایش می‌گذاشت. جورج دبلیو بوش هم با توجه به توفیق و پیروزی تحسین برانگیز کلینتون - که در تداوم حیات سیاسی خود در مواجهه با موانع ارزشی، اخلاقی و سیاسی فراوان بر آنها پیروز شده بود - می‌بایستی به خط مشیهای کلیشه‌ای حزب - برای به چالش گرفتن برنامه‌های کاندیدای مخالف - ماهیتی دوباره ببخشد. بدون اینکه به نظر

رأی دهندگان بیاید که او دارای «خصلت ردیلانه» (Mean Streak)^۲ است و اینکه هدفش، تنها حمله به شخصیت رقیب انتخاباتی است. نگرشهای سیاسی مرکزگرای قشر وسیعی از رأی دهندگان و رفتارها و الگوهای سیاسی آنها، کاندیداها را به ضرورت کسب آرا در شرایطی قرار داد که آنان در عین تلاش برای حفظ آرای طرفداران سنتی خود، به مرکز ثقل حیات سیاسی توجه کنند که این مهم، اقتضا می کرد که «انسجام ایدئولوژیک» (Ideological Coherence)^۳ - به ویژه برای جورج بوش - دغدغه اصلی نباشد. بدین ترتیب این موضوع، او را به سوی صحبت از «چادر بزرگ» در حزب جمهوری خواه سوق داد. فضای انتخاباتی سال ۲۰۰۰ با ویژگیهای خاص و متمایز، محققاً کاندیدای چالش گر (جورج دبلیو بوش) را - که خواهان در هم ریختن ائتلاف پیروز هشت سال گذشته بود - در شرایطی قرار داد که از سویی فرصت ساز و از سویی دیگر، محدود کننده جلوه گر شد: فرصت ساز بود به جهت نیاز فزاینده برای باز پس گیری کاخ سفید بعد از دو دوره پیاپی همراه با شکست از حزب دموکرات و نیز این امکان را فراهم می کرد که خط مشیهای حزب و دیدگاههای اعضای حزب را به گونه ای که متناسب با ارزشهای واقعی و شخصی کاندیدا است شکل دهد. محدودگر بود، چرا که نیاز به پیروزی هم خوانی خواستها و ارزشهای حزبی با سیاستهایی که مبارزه انتخاباتی بر پایه آن شکل می گیرد را ضروری می سازد. با توجه به این واقعیات، جورج دبلیو بوش باید به ائتلافهای انتخاباتی سنتی و جدید شکل بدهد و موفقیتهای هشت ساله حزب دموکرات را - که با نظارت ال گور در مقام معاون رئیس جمهور قوام یافته بود - زیر سؤال ببرد. جدا از اینکه تا چه حد فرآیند انتخابات، متأثر از «وظیفه مطلق اخلاقی» (Absolute Moral Obligation)^۴ رأی دهندگان است و تا چه میزان این اعتقاد صحت دارد که اراده عمومی همواره صحیح بوده و در جهت منافع همگان است،^۵ باید به این مسئله واقف بود که انتخابات سال ۲۰۰۰ هر چند که نشانگر برخورد دو دیدگاه متفاوت ارزشی، ماهیت و جهت سیاستهای عمومی و آینده ایالات متحده بود و شخصیت و دیدگاههای دو کاندیدا نسبت به انتخابات پیشین بسیار متفاوت بود، در عین حال، انتخابات در بستری انجام شد که ویژگیهای ماهوی آن با انتخابات گذشته تفاوتی نداشت. جورج دبلیو بوش به عنوان کاندیدای حزب جمهوری خواه باید به این

نکته مهم توجه کند که بایستی ال گور را از تداوم موفقیت هشت ساله دموکراتها برای چهار سال دیگر محروم کند که این امر، نیازمند درک عوامل تأثیرگذار بر آرای دهنندگان و بهره‌وری از آن، شناسایی عوامل پیروزی دموکراتها در انتخابات گذشته و منحرف کردن توجه رأی دهنندگان از تمرکز بر آن عوامل بود. در نهایت، شناساندن خود به رأی دهنندگان با فرصت ندادن به ال گور برای ترسیم تصویر مورد نظر دموکراتها از او در بین رأی دهنندگان، ادامه این سیاست به شمار می‌رفت. با توجه به این نیازها، استراتژی ترسیم شده محققاً باید با توجه به خلق و خوی رأی دهنندگان و براساس ارزیابیهای انجام شده در خصوص جهت‌گیریهای انتخاباتی آنان انجام گیرد. بدیهی است که نگاه واحدی به ارزیابی رأی دهنندگان و آنچه آنها را آزار می‌دهد وجود ندارد، اما تیم انتخاباتی جورج دبلیو بوش باید در قالب یک چارچوب کلی - با توجه به ویژگیهای رأی دهنندگان احتمالی - استراتژی انتخاباتی را شکل دهد. در مورد اینکه رأی دهنندگان چگونه رأی می‌دهند و معیارهای آنها چیست، نگرشهای متفاوتی وجود دارد که برخاسته از نوع و جهت تأکید بر عوامل تأثیرگذار و شکل دهنده است.

مدلهای انتخاباتی

نخستین مطالعات سیستماتیک درباره رفتار سیاسی رأی دهنندگان جهت شناخت چگونگی عوامل شکل دهنده رفتار ایشان، تصویری نه چندان مطلوب از رأی دهنندگان ترسیم کرد. به این معنا که رأی دهنده کاملاً تابع عوامل محیطی است و رأی او به هیچ عنوان بازتاب نیازهای اصلی وی نیست، بلکه برآمده از بررسی انجام شده به وسیله استراتژیستهای کاندیداها می‌باشد. بر پایه این تصویر، رأی دهنندگان، درباره ماهیت انتخاباتی که در آن شرکت می‌کنند اطلاعات مختصری در اختیار دارند و اینکه عوامل اجتماعی و بخصوص طبقه اجتماعی، عامل تعیین کننده و شکل دهنده رأی به شمار می‌آید. به این مفهوم که فرد از نظر سیاسی به گونه‌ای فکر می‌کند که پایگاه اجتماعی او اقتضا می‌کند. تأکید بر اهمیت گروه که هسته اصلی مدل انتخاباتی کلمبیا است، توجه را به ریشه‌های ساختاری گسلهای موجود در جامعه به ترتیب اولویت - یعنی وضعیت اقتصادی، مذهبی و روستایی و شهری بودن -

معطوف می‌کند. در واقع، اینها شاخصهای عمده تعیین‌کننده تمایلات سیاسی رأی‌دهندگان را تشکیل می‌دهند که براساس آن، رأی‌دهندگان به کاندیدای مورد علاقه خود رأی می‌دهند. (نمودار شماره ۱) نگاه جامعه‌شناسانه (مدل کلمبیا) به عملکرد رأی‌دهندگان - هر چند که جهت کلی حرکت ایشان را با توجه به موقعیت و پایگاه اجتماعی آنان تعیین می‌کند، به جهت عدم توجه به نهادهای تأثیرگذار بر انتخابات قادر به ترسیم یک تصویر کلی نیست، چرا که رأی‌دهنده رازندانی بدون اراده شریط و ویژگیهای اجتماعی قلمداد می‌کند. مدل میشیگان بر خلاف مدل کلمبیا که توجه را به شرایط اجتماعی معطوف می‌کند، بر یک رهیافت روان‌شناختی تأکید می‌کند. در تحلیل روان‌شناختی، رفتار سیاسی رأی‌دهندگان و «شناسایی حزبی» (Party Identification)^۷ اهمیت اساسی پیدا می‌کند. چرا که از نظر مدل میشیگان این شناسایی حزبی است که نقش فیلتر را برای کنترل و تعدیل خصلتهای جامعه‌شناسانه فرد انجام می‌دهد. (نمودار شماره ۲) مدل میشیگان هر چند مانند مدل انتخاباتی کلمبیا، اهمیت گسلهای برآمده از انقلاب صنعتی را در تعیین ماهیت آرا و جهت آن با اهمیت و بی‌توجهی و فقدان اطلاعات رأی‌دهندگان را گسترده می‌یابد، اما بر روانشناسی اجتماعی رأی‌دهندگان به عنوان عامل اساسی و حیاتی در هدایت رأی‌دهنده به صندوق رأی تأکید می‌کند. این مدل، هر چند اهمیت حضور گروههای اجتماعی را نفی نمی‌کند، لیکن چارچوب تحلیلی این کلیت، اهمیت گروه را در فرآیند انتخابات، «گروگان همیشگی» (Permanent Hostage)^۸ شناسایی حزبی قلمداد می‌کند. تصویری که این مدل از رأی‌دهندگان در دموکراسی آمریکایی ارایه می‌کند، سربازان پیاده نظامی را مجسم می‌سازد که فعالیت‌های سیاسی آنان بیشتر برآمده از احساسات است تا خرد.^۹ «تعلق حزبی» (Partisanship) از دیدگاه روانشناختی، تقریباً در طول زمان، ثابت^{۱۰} و غیر مستقیم^{۱۱} است. غیر مستقیم به این مفهوم که بر موضوع و تصویری که از کاندیدا ترسیم می‌شود تأثیر می‌گذارد و در نهایت بر رأی، تأثیر می‌گذارد. اما با اینکه تعلق حزبی تقریباً ثابت است و اینکه عملاً کسانی که خود را تا چند سال گذشته دموکرات معرفی می‌کردند، بیشتر از جمهوری خواهان بودند، اما جمهوری خواهان دفعات بیشتری به کاخ سفید راه یافته‌اند که اهمیت تأثیرگذار

عامل روانی را نشان می‌دهد. بین سالهای ۱۸۶۰ تا ۱۹۲۸ از هجده مبارزه ریاست جمهوری، چهارده بار جمهوری خواهان پیروز شدند^{۱۲} و از سال ۱۹۴۶ به بعد هم کاندیداهای این حزب، دفعات بیشتری پیروزی را از آن خود کردند. بدین ترتیب، این روند نشان دهنده این واقعیت است که تعلق حزبی مانند ویژگیهای اجتماعی، تنها یک «عدالت برای رأی دادن» (Voting Cue) است و رأی دهندگان آگاهتر از آن هستند که کاملاً خود را تابع جایگاه اجتماعی خود سازند. به عبارت دیگر، رأی دهندگان، احمق نیستند^{۱۳} بلکه دارای یک شاخص ترجیحی موسوم به «قانون تصمیم گیری رأی دهنده» (Voters Decision Rule) هستند که نمایانگر وجود عقلانیت در تصمیم گیری آنان - که همانا رأی دادن است - می‌باشد.^{۱۴}

با توجه به وجود نشانه های رأی دادن، آنچه ما شاهد هستیم، عقلانیت مبتنی بر اطلاعات کم است؛^{۱۵} چرا که بسیاری اطلاعات رأی دهندگان برای رأی دادن، برآمده از فعالیتهایی است که آنان به عنوان بخشی از زندگی خود دنبال می‌کنند.^{۱۶} این نگاه ما را به این سوی سوق می‌دهد که رأی دهنده - خواه به صورت گروهی و خواه به صورت منفرد - آگاهانه منافع خود را دنبال می‌کند. پس افراد با وجود تفاوت‌های جامعه شناختی، به دلیل نیازهای اقتصادی جهت گیریهای حزبی مشابه دارند، که مفهوم آن نگرش اقتصادی در ارزیابیهای افراد است. مدل اقتصادی رأی دادن با توجه به حاکمیت عقلانیت در عملکرد رأی دهندگان مبتنی بر این تئوری است که رأی دهندگان به کاندیدا و حزبی رأی می‌دهند که بیشترین منافع را برای آنان تأمین می‌کند. شهروندان در حیطه سیاست، عقلایی رفتار می‌کنند^{۱۷} و گروههای با درآمد کم، اساساً به احزاب چپی رأی می‌دهند، در حالی که گروههای با درآمد بالا اساساً به احزاب دست راستی رأی می‌دهند.^{۱۸} البته باید این را در نظر داشت که «منابع سمبلیک رأی دهنده» (Symbolic Sources of Voting) هم در کنار «منابع رفاه شخصی رأی دادن» (Personal Wellbeing Sources of Voting) وجود دارد که باید مورد توجه قرار گیرد. پس رأی، هم جنبه «اجتماع محور» (Sociotropic) دارد و هم جنبه «خود محور» (Egocentric)^{۱۹} که البته در غالب اوقات تأکید بر خودمحوری است که اساساً مبتنی بر یک ارزیابی اقتصادی کاملاً منفعت طلبانه است.^{۲۰} با توجه به تاریخچه

مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری در پنج دهه گذشته که مبارزه انتخاباتی در شکل مدرن آن در بطن این پنج دهه قوام یافته است، مشخص می‌گردد که شکل دادن به استراتژی برنده انتخاباتی باید به تمامی مدلهای پیشنهادی توجه کند، چرا که انتخابات، فرآیندی است بسیار پیچیده که طی آن رأی دهندگان با رفتار و نگرشهای خود در بعضی موارد، اساس و پایه تمامی مدلها را زیر سؤال می‌برند و در بعضی از موارد دیگر، صحت تمامی آنها را به نمایش می‌گذارند. در بستر چنین واقعیتی است که استراتژی انتخاباتی جورج دبلیو بوش برای شکل دادن به ائتلاف مورد نیاز برای جلب نظر رأی دهندگان و محروم ساختن آل گور از رفتن به کاخ سفید شکل گرفت.

استراتژی ائتلاف

تمامی مبارزات انتخاباتی برای کسب مقام ریاست جمهوری - در عین اینکه در شرایط تاریخی خاص اتفاق می‌افتند و موضوعات، دارای اولویتهای خاص خود هستند - اصولاً، در یک بستر با ثبات شکل می‌گیرند. این بستر در غالب انتخابات دارای ثبات خاص خود است، چرا که شاهد حضور احزاب همیشگی، تداوم ایدئولوژیهای مطرح، موضوعات تقریباً یکسان و اعتقادات تقریباً همیشگی رأی دهندگان با دگرگونی ماهوی کم هستیم. با توجه به حضور این عوامل تقریباً ثابت در طول انتخابات که چارچوب مشخصی را شکل می‌دهند، ما شاهد ثبات انتخاباتی رأی دهندگان هستیم به این مفهوم که بسیاری از رأی دهندگان قبل از شروع مبارزات انتخاباتی، تصمیم خود را درباره اینکه به چه کسی رأی بدهند، گرفته‌اند. این امر، موجب می‌شود که هنگام طراحی استراتژی انتخاباتی کاندیداها، اهمیت سرمایه‌گذاری برای جلب نظر بخشی از رأی دهندگان وجود نداشته باشد، چرا که معمولاً کاندیداها هر یک از دو حزب، انتخابات را در محدوده‌ای کم دامنه، بین پنجاه تا شصت درصد مجموع آرای دو حزب، برده‌اند.^{۲۱} در انتخابات بعد از جنگ دوم تا انتخابات سال ۲۰۰۰ - بدون توجه به اینکه در مبارزه انتخاباتی، کاندیداها چقدر خوب عمل کرده‌اند. کاندیدای برنده نتوانسته است بیشتر از ۶۲ درصد از مجموع آرای که به دو حزب دموکرات و جمهوری خواه داده شده است را به دست

آورد و مهمتر از همه اینکه بدترین مبارزه انتخاباتی هم موجب نشده که کاندیدا کمتر از ۳۸ درصد آرا از مجموع آرای که به هر دو حزب داده شده است را به دست آورد. بنابراین، نتایج به دست آمده به وسیله برنده و بازنده بین ۳۸ تا ۶۲ درصد آرا می باشد. بدین ترتیب بدیهی است که بخشی از رأی دهندگان طرفدار دو حزب عمده، حتی قبل از شکل گیری مبارزات انتخاباتی و فعالیت کاندیداها، تصمیم خود را گرفته اند که به کدامین کاندیدا رأی بدهند که اینان موسوم به زور تصمیم گیرندگان هستند و بقیه هم بعد از تشکیل کنوانسیونهای حزبی و در طول مبارزات انتخاباتی، نظر خود را شکل می دهند که موسوم به دیر تصمیم گیرندگان هستند. (جدول شماره ۱) وجود ثبات در متن انتخابات و وجود رأی دهندگان زود هنگام و اهمیت روز افزون رأی دهندگانی که گرایش به مرکزطیف سیاسی دارند و غالباً از نظر حزبی مستقل هستند، همه مواردی هستند که جورج دبلیو بوش باید استراتژی ائتلاف انتخاباتی را با توجه به این واقعیتها شکل دهد. ال گور به عنوان معاون رییس جمهور در ائتلاف حکومتی حضور داشت. هدف ائتلاف حکومتی، گرد آوردن مجموعه ای است که پیاده کردن سیاستهای دولت را امکان پذیر کند. با توجه به این مسئله، وی باید نگاهها را متوجه انتخابات کند، در حالی که جورج دبلیو بوش باید تنها متوجه این موضوع باشد که ائتلافی به وجود آورد که پیروزی او را در انتخابات تضمین کند. ساختار ائتلافهای انتخاباتی - خواه مستقیم یا غیر مستقیم - بر استراتژی انتخاباتی و موضوعات انتخاب شده اثر می گذارد. از آنجا که ساختارهای اجتماعی ائتلافهای انتخاباتی اهمیت دارند، استراتژیستها و مشاوران انتخاباتی، گروههای اجتماعی خاصی را هدف قرار می دهند که نشان دهنده شواهد جاذبتری می باشند. پس با توجه به مبانی تئوریک مدلهای انتخاباتی، در تمامی انتخابات - از سال ۱۹۳۶ - درصد کسانی که به کاندیداها، حزب دموکرات رأی می دهند به همان نسبت که در نردبان شغلی و درآمد، پایین می روند افزایش می یابد.^{۲۲} و کاهش رأی مبتنی بر ویژگیهای اجتماعی، بیش از همه در خصوص گسلهای مذهبی و طبقاتی واضح است.^{۲۳} اینکه در سال ۱۹۹۲، تصویر گسترده نابسامانی اقتصادی^{۲۴} و در سال ۱۹۹۶، تصویر گسترده رونق اقتصادی،^{۲۵} پیروزی بیل کلینتون را امکان پذیر ساختند، بیانگر این موضوع بود که ائتلافهای انتخاباتی به وسیله جورج دبلیو بوش باید شکل

بگیرد. برای ائتلاف باید گروهها و احزاب آنها شناسایی شوند. بر اساس این آگاهی متوجه می شویم که گرایشهای محافظه کارانه در میان گروهها و رأی دهندگان آمریکایی افزایش یافته است. (جدول شماره ۲) البته درباره اینکه این گروهها در شکل دادن به ائتلافها از اهمیت بیشتری برخوردارند، باید به تعداد آنانی که از هر گروه در انتخابات شرکت می کنند و عملاً رأی می دهند، چگونگی رأی دادن آنان و اندازه نسبی اعضای هر گروه در ائتلاف توجه کرد. با اینکه بسیاری بر این اعتقاد هستند که بین احزاب دموکرات و جمهوری خواه و کاندیداهای آنان هیچ گونه تفاوتی وجود ندارد و حتی جورج والاس، کاندیدای انتخاباتی در سال ۱۹۶۸ تا آنجا پیش رفت که بگوید: «یک ریال تفاوت بین آنان نیست»^{۲۶} (A dime's worth of difference) و در واقع، کاندیداهای اصلی؛ مانند، «توئیدل دام» (Tweedle dum) و «توئیدل دی» (Tweedle dee) شخصیت‌های خیالی لوئیس کارول در کتاب آلیس در سرزمین عجایب، تفاوت چندانی با هم ندارند و آنچه شاهد هستیم، کشمکش بدون اصول^{۲۷} است. در این مورد باید دانست که انتخابات در یک بستر با ثبات شکل می گیرد و کاندیداها باید در این چارچوب عمل کنند و برای انتخاب شدن بتوانند رأی دهندگان را قانع سازند که برنامه های بهتر و مطلوبتری در مقام مقایسه دارند تا از این طریق به جذب گروهها بپردازند. پس هم موضوع و هم گروه در شکل دادن به ائتلافها، اهمیت شایان توجه پیدا می کنند.

مبنای موضوعی ائتلافها

دغدغه جورج دبلیو بوش در طول مبارزات انتخاباتی این نبود که اگر رییس جمهور شود چه اقداماتی انجام خواهد داد و یا اینکه چگونه برنامه هایی را که به آنها اعتقاد دارد و در خصوص آنها تبلیغات می کند محقق خواهد کرد. او برنامه انتخاباتی خود را براساس گفت و گو در مورد چگونگی برخورد درباره چند موضوع که در میان رأی دهندگان از اهمیت بیشتری برخوردار بودند، پایه ریزی کرد و استراتژی انتخاباتی خود را در چارچوب این موضوع شکل داد تا بتواند ائتلاف پیروز انتخاباتی را از بطن آن برآورد.

۱. بیمه اجتماعی

با توجه به اینکه ۳۵ میلیون آمریکایی، یعنی تقریباً سیزده درصد جمعیت، ۶۵ ساله هستند و این تعداد، پیوسته در حال افزایش است، به طوری که در سال ۲۰۵۰ تعداد آنان به هشتاد میلیون نفر خواهد رسید، (جدول شماره ۳) و با توجه به اینکه تعداد شرکت کنندگان در انتخابات از این گروه سنی به نسبت گروههای جوانتر، وسیعتر و بیشتر است، جورج دبلیو بوش پیشنهاد کرد که حقوق بگیران می توانند دو درصد از مالیاتی را که به دولت می پردازند - و مقدار آن ۱۲٫۴ درصد حقوق آنهاست - در حسابهای بازنشستگی شخصی پس انداز کرده، با این پول به سرمایه گذاری بپردازند و پس از بازنشستگی از این سرمایه گذاری استفاده کنند. این برنامه که موسوم به «خصوصی سازی بخش بیمه اجتماعی» است این امر را امکان پذیر می سازد که حتی شاغلین با درآمد کم بتوانند به انباشت ثروت نایل آیند. جورج دبلیو بوش در این زمینه اعلام کرد که حتی ۵۲٫۲ درصد از اضافه بودجه پیش بینی شده - یعنی ۲٫۴ تریلیون دلار - را در ده سال آینده به این امر اختصاص خواهد داد تا اینکه بیمه اجتماعی به سوی خصوصی شدن برود.^{۲۸}

۲. مراقبت درمانی

برای کسب آرای کسانی که مطمئناً به دموکرات ها و کاندیداهای این حزب رأی داده اند، جورج دبلیو بوش اعلام کرد که «تأمین خدمات درمانی نیازمندان» (Medicaid) و «تأمین خدمات درمانی برای افراد مسن» (Medicare) را از طریق اعطای اختیار بیشتر به دریافت کننده خدمات تقویت خواهد کرد. به این معنا که ایشان بتوانند مراقبتهای درمانی خود را شخصاً از بخش خصوصی و ارایه کنندگان این گونه خدمات به دست آورند و دولت مرکزی، هزینه های مربوطه را تقبل کند و اینکه هر خانواده شاغل کم درآمد در آمریکا باید به مراقبتهای درمانی پایه خود و خانواده خود دسترسی داشته باشد.^{۲۹}

۳. داروهای تجویز شده

با توجه به اینکه ۴۴ میلیون آمریکایی، فاقد بیمه بوده و اکثر ایشان سالمندند (که ۳۵ درصد آنها را زنان بالغ و ۳۸ درصد را مردان بالغ و ۳۷ درصد افراد زیر ۱۸ سال تشکیل می دهند) و توانایی پرداخت هزینه داروهای مورد نیاز و تجویز شده را ندارند، جورج دبلیو بوش اعلام کرد که دولت پول داروی افراد سالمند را به طور مستقیم به آنان پرداخت خواهد کرد و در خصوص بیماریهای پر هزینه به شرط آنکه اینان عضو سازمانهای تأمین سلامتی،^{۲۰} (Health Maintenance Organizations) باشند، دولت هزینه داروهای تجویز شده برای مداوای این بیماریها را تقبل خواهد کرد.

۴. کاهش مالیاتها

تفاوت اساسی و پایه ای بین کاندیداهای احزاب دموکرات و جمهوری خواه، همواره و بدون استثنا در تفاوت نگرش آنها در مورد میزان مالیاتها بوده است که انتخابات سال ۲۰۰۰ از این قاعده مستثنی نبود. مردم آمریکا حدود یک سوم درآمد را به صورت مالیات در سطح فدرال و ایالتی به دولت پرداخت می کنند. آمار نشان می دهد که میزان دریافت مالیاتی دولت مرکزی در طول سالها پیوسته افزایش یافته است. (جدول شماره ۴) به همین دلیل، جورج دبلیو بوش در برنامه انتخاباتی خود برای حفظ پایگاه حزبی و جلب گروههای غیر حزبی اعلام کرد که در طول ده سال آینده مالیاتها را به میزان ۱٫۶ تریلیون دلار کاهش خواهد داد،^{۳۱} زیرا نرخ تعیین شده منصفانه نبوده و پاداش کار و کوشش را در نظر نمی گیرد. در سال ۲۰۰۰، حدود ده درصد ثروتمندترین مالیات دهندگان؛ یعنی، کسانی که درآمدشان از ۱۰۰ هزار دلار شروع می شود، حدود ۶۶ درصد مالیات بر درآمد به دست آمده به وسیله حکومت فدرال را پرداخت نمودند و ۵۰ درصد مالیات فردی که به دولت فدرال پرداخت می شود، شامل مالیات بر دستمزدها و مالیات غیر مستقیم است. در همین گروه یک درصدی که ثروتمندترین افراد هستند و درآمد آنها از ۳۰۰ هزار دلار شروع می شود حدود ۳۴ درصد مالیات بر درآمدها و ۱۹ درصد تمام مالیاتها را پرداخت کردند.^{۳۲} هدف جورج دبلیو بوش از طراحی برنامه کاهش

مالیاتها این بود که در عین حفظ رأی طبقات مرفه بتوانند آرای گروههای ضعیفتر را با قول کاهش مالیات پرداختی آنان به سوی خود جلب کند و آرای آنها را به دست آورد.

۵. آموزش و پرورش

حکومت فدرال امروزه تنها هفت درصد بودجه تخصیص داده شده به مدارس را تقبل کرده است که از نظر جورج دبلیو بوش، این سیاست باید دگرگون شود. وی در این راستا در برنامه های ملی انتخاباتی خود اعلام کرد که در ده سال آینده باید ۴۸ میلیارد دلار به وسیله حکومت مرکزی برای بهبود وضع تحصیلی دانش آموزان هزینه شود و معلمان و مدارس باید نسبت به گذشته، مسئولانه تر و پاسخگوتر در مورد وضعیت تحصیلی دانش آموزان عمل کنند. کاندیدای حزب جمهوری خواه معتقد بود که «رکود آموزشی» (Education Recession) در سطح آموزش وجود دارد به همین دلیل اگر در طول سه سال، مدارس عمومی نتوانند رضایت والدین را فراهم آورند، این والدین می توانند با دریافت ۱۵۰۰ دلار از حکومت فدرال به شکل «حواله» (Voucher)، فرزند خود را در مدرسه مورد نظر خود ثبت نام کنند که این از نظر طرفداران این نظریه در نهایت به جهت ایجاد رقابت بین مدارس خصوصی و عمومی، منجر به ارتقای کیفیت مدارس عمومی خواهد شد.^{۳۳} بدیهی است از این امر، طبقات فقیر و کم درآمد و وابسته به گروههای اقلیت بخصوص سیاه پوستان بهره بیشتری خواهند گرفت. البته باید در نظر گرفت که تمامی افرادی که گفته می شود از این برنامه بهره خواهند گرفت قبلاً به طور سنتی به کاندیدای دموکرات رأی می داده اند. استراتژی انتخاباتی جورج دبلیو بوش از طریق ارائه چنین برنامه ای، جلب نظر و آرای ایشان به سود خود بود.

۶. کنترل اسلحه

تمام دوم قانون اساسی آمریکا، داشتن سلاح را مجاز می شمرد و آن را جزو حقوق طبیعی شهروندان محسوب می کند. به عبارتی، با توجه به سابقه تاریخی آمریکا و ویژگیهای فرهنگی این کشور، داشتن اسلحه، بخشی از سنن و جزو یکی از حقوق اولیه محسوب

می شود، لیکن با وجود این، تلاشهایی به وسیله لیبرالها صورت گرفته است که منع داشتن اسلحه را قانونی سازد. به همین جهت، جورج دبلیو بوش همان گونه که در تگزاس در دوران فرمانداری بارها نشان داده بود داشتن اسلحه و حمل آن را جزو حقوق ذاتی افراد قلمداد کرده، کوشید با حمایت کامل از متمم شماره دو قانون اساسی حمایت «انجمن ملی اسلحه» (National Rifle Association) را به دست آورد. تا اواخر دهه ۱۹۶۰ این انجمن فقط یک تشکیلات عادی برای شکارچیان و علاقه مندان ورزش تیراندازی بود و اصولاً این سازمان، نقشی در سیاست ایفا نمی کرد و تلاشی برای نفوذ در جهت گیریهای سیاسی نداشت، اما اوایل دهه ۱۹۷۰ با اقدامات مداوم لیبرالها در جهت منع آزادی اسلحه این انجمن به شدت در سیاست فعال شد. این انجمن امروزه با بودجه ۱۷۳ میلیون دلاری و با بیش از ۳٫۶ میلیون عضو، به یک نیروی فعال و با اهمیت در انتخابات تبدیل شده است.^{۳۴} جورج دبلیو بوش با توجه به مبارزه فشرده با ال گور، روی رأی اعضای این انجمن که گرایشهای محافظه کارانه دارند، حساب باز کرد و تلاش گسترده ای برای شرکت هرچه فعالتر آنها در انتخابات نمود.

گروهها و نقش آنها در ائتلافها

همان طور که گفته شد، عناصر اصلی شکل دهنده ائتلافها موضوعات و گروهها بوده که کاملاً در یکدیگر تنیده شده اند. موضوعات با توجه به اهمیت گروهها شکل می گیرند و گروهها هم با توجه به موضوعات مطرح شده جهت گیری سیاسی و انتخاباتی را مشخص می کنند. جورج دبلیو بوش برای تشکیل ائتلاف انتخاباتی خود یک استراتژی سه محوری را دنبال کرد. نخستین ستون این استراتژی این بود که با توجه به موضوعات مورد توجه گروههای مذهبی به آنها نشان داده شود که آنها و موضوعات مورد توجه آنها در اولویت قرار دارند. دومین جنبه این استراتژی این بود که برنامه ها و سیاستهای انتخاباتی طوری طراحی شود که در صورت عدم امکان جذب اکثریت آرای زنان، حداقل از تخصیص رأی بالای آنها به دموکرات ها - مانند دو انتخابات گذشته - جلوگیری شود. سومین بُعد این استراتژی، عدم تحریک سیاهان مبنی بر شرکت گسترده آنها در انتخابات بود؛ زیرا از زمان فرانکلین

مذهبیها

روزولت، یعنی تقریباً در طول پنجاه سال گذشته، رأی دهندگان سیاه پوست به طور سنتی با بیش از ۸۵ درصد آرا همواره به نامزد اصلی حزب دموکرات رأی داده اند. برای جورج دبلیو بوش بدیهی بود که حداکثر رأی سیاهان به وی بیشتر از ده درصد نخواهد بود، پس با این هدف کوشید که سیاهان تمایلی به شرکت در انتخابات نداشته باشند تا از این طریق، آرای به دست آمده به وسیله ال گور کاهش یابد.

براساس روند افکار عمومی بدیهی است که در سال ۲۰۰۰ موضوعی که بیش از همه موجب اضطراب مردم شده بود مانند همیشه مسایل اقتصادی، جنگ و جنایت نبود، بلکه برای نخستین بار تداوم معضلات اخلاقی و درهم ریختگی ارکان خانواده در طول یک نسل بود. (جدول شماره ۵)، این نگرانی که برای نخستین بار عمق و وسعت خود را در نظر سنجیهای سال ۲۰۰۰ نشان داد، بیش از هر موضوع دیگری این فرصت را در اختیار جورج دبلیو بوش قرار داد که با صحبت از اخلاقیات و بخصوص با تأکید به ارتباط ال گور، رقیب انتخاباتی وی با رییس جمهوری که مشکلات اخلاقی از ویژگیهای هشت سال زمامداری او بود، کوشید که آرای گروههای مذهبی و رأی دهندگانی را که دارای گرایشهای مذهبی بودند به دست آورد. ۴۲ درصد مردم آمریکا در مراسم مذهبی هفتگی شرکت می کنند و به قول یکی از جامعه شناسان برجسته آمریکایی، این کشور مذهبی ترین، خوش بین ترین، وطن دوست ترین، راست گراترین و فردگراترین^{۳۵} مملکت در بین جوامع غربی است. جورج دبلیو بوش در کنوانسیون حزب جمهوری خواه در خصوص اهمیت برجسته تعالیم اخلاقی بیان کرد که «نسل ما این شانس را دارد که بعضی از ارزشهای اساسی را دوباره طلب کند و نشان دهد که ما بیش از اینکه پیر شده باشیم، رشد یافته ایم. اما زمانی که لحظه موعود برای رهبری فرا رسید، این دولت [بیل کلینتون - ال گور] فرزندان ما را تعلیم ندادند و این سبب سرخوردگی آنها شد. آنها بخت این کار را داشتند، اما آنها رهبری نکردند؛ ما این کار را خواهیم کرد.»^{۳۶} جمهوری خواهان با توجه به ضعف دموکرات ها در خصوص مسایل اخلاقی

متوجه بودند که پاشنه آشیل ال گور در انتخابات حوزه اقتصاد - که در طول هشت سال گذشته از رونق بی نظیری برخوردار بوده است - نبوده، بلکه مسایل اخلاقی است. صحبت از موفقیت‌های اقتصادی در سرلوحه برنامه‌های انتخاباتی ال گور بود، چرا که شاخصهای اقتصادی در نیمه پایانی سال ۲۰۰۰، همگی دلالت بر تأیید نظرات ال گور بودند. (جدول شماره ۶) با توجه به این واقعیت‌های سخنرانی‌هایی، نامزد جمهوری خواهان اعلام کرد که حضرت مسیح فیلسوف مورد علاقه وی است.^{۳۷} در همین راستا و با این نیت که رأی دهندگان به گرایشهای مذهبی را تکیه‌گاه اصلی ائتلاف انتخاباتی خود قرار دهد، همراه نه فرماندار دیگر در اوایل سال ۲۰۰۰ اعلام کرد که روز دهم ژوئن «روز مسیح» (Jesus Day) است و در این روز شهروندان آمریکایی باید با انجام کارهای خوب در اجتماعات و محله‌های خود تعالیم حضرت مسیح را دنبال کنند.^{۳۸} این خط‌مشی و تأکید بر مباحث اخلاقی، قبل از اینکه نشان دهنده تمایلات شخصی کاندیدا باشد، بازتاب واقعیت‌های حاکم بر جامعه آمریکایی بود. سیاست‌های پسا صنعتی با شدت فزاینده‌ای معطوف به موضوعات غیر مادی و یا اجتماعی است.^{۳۹} در دهه ۱۹۹۰ به تدریج این عقیده گسترش یافت - حداقل در میان رهبران و اعضای حزب جمهوری خواه - که تأکید بر اخلاقیات و ارزشها، اهمیت بیشتری نسبت به تأکید به اختلاف‌های ناشی از وابستگی به گروه‌های مختلف اجتماعی بیابد. به عبارتی گسلهای ارزشی و اخلاقی، پیامدهای مهمتری برای اجتماع دارد.^{۴۰} در واقع، بخشی از همان چیزی است که سیاست‌های جدید نامیده می‌شود. ارزشهای حاکم بر سیاست در غرب از تأکید فراوان بر رفاه مادی و امنیت فیزیکی به سوی تأکید وسیعتر به کیفیت زندگی پیش رفته است.^{۴۱} حرکت به سوی جناح اخلاقی راست گرا - که حداقل از زمان رونالد ریگان در جهت جلب نظر کارگران یقه آبی و صاحبان کسب و کارهای کوچک به وضوح شاهد آن هستیم - در طول مبارزات انتخاباتی جورج دبلیو بوش و در چارچوب استراتژی ائتلافی او به اوج خود رسید.^{۴۲} او با تأکید بر کاستیهای اخلاقی کلینتون و عدم انتقاد ال گور از این کاستیها و صحبت از گرایشهای لیبرال ال گور، تلاش کرد که گروه‌های اقتصادی متعلق به طبقات کارگری و پایین را که جزو اجزای اصلی تشکیل دهنده ائتلاف برخاسته از «معامله جدید» (New Deal) فرانکلین روزولت

در دهه ۱۹۳۰ بود به سوی خود جلب کند و رأی آنها را به دست آورد و تا حدی که جهت گیری لیبرال در خصوص موضوعات اجتماعی تأثیر گذار است، این جهت گیریها رأی دهندگان کارگر را به سوی ستون جمهوری خواهان سوق می دهد.^{۴۳} کاندیدای حزب جمهوری خواه موضوعی را سرلوحه استراتژی انتخاباتی خود قرار داده بود که دیگر همفکران قبل از او با توسل به مفاهیم و ارزشهای اخلاقی انجام دادند. به عبارتی، از اسم خداوند به عنوان یک سمبل برای بی اخلاق نشان دادن طرف مقابل استفاده شد.^{۴۴} تشدید گرایشهای مذهبی در اواخر قرن بیستم در آمریکا به شدت فراتر و وسیعتر از اواخر قرن نوزدهم بود،^{۴۵} به همین جهت، امروزه نقش راست مسیحی در ساختار سیاسی آمریکا و بخصوص سیاستهای حزب جمهوری خواه به گونه ای روز افزون اهمیت یافته است. ظهور مجدد راست مذهبی از انتخابات سال ۱۹۸۰ عینیت واضحتری یافته،^{۴۶} نقش آن هم به همان نسبت مشهودتر شد و این عقیده را که مذهب باید فقط در حیطه زندگی خصوصی حضور داشته باشد و در محو معضلات اجتماعی نباید نقشی ایفا کند را به چالش گرفت.^{۴۷}

افزایش نقش و تأثیرگذاری مذهب در سیاست، پیامد غیر قابل اجتناب افزایش معتقدین مذهبی و اخلاق گرایان جامعه است که در آمریکا برعکس بسیاری از کشورهای اروپایی در حال گسترش است. نرخ تعلق و گرایش مذهبی تقریباً به صورت مستقیم و از فقط هفده درصد تمامی آمریکایی ها در سال ۱۷۷۶ به ۶۲ درصد در سال ۱۹۸۰ [به قدرت رسیدن رونالد ریگان] رسید.^{۴۸} تشدید فعالیتها و راست مذهبی، همزمان بود با حرکت آنان به سوی جمهوری خواهان^{۴۹} و تلاش گسترده آنان جهت به دست گرفتن کنترل ارگانهای این حزب در ایالتهای پنجاه گانه. در سال ۱۹۹۴ از میان سازمانهای حزبی جمهوری خواهان در پنجاه ایالت، هجده ایالت آن دارای رهبرانی بودند که به جناح راست مسیحی وابسته بودند و در سیزده ایالت هم بین ۲۵ تا ۵۰ درصد رهبران حزبی به راست مسیحی وابستگی داشتند.^{۵۰} هدف سیاسی راست مسیحی این بود که کسانی را که از سواد و علاقه کمتری نسبت به سیاست برخوردار بودند و در نتیجه، حضور کمتری در رأی گیریها داشتند^{۵۱} به تدریج، به شرکت وسیعتر و فعالتر در انتخابات تشویق نمایند که این موقعیت، کاندیداهای حزب

جمهوری خواه را بخصوص در سطح مبارزات ریاست جمهوری به جهت ماهیت ساختاری و ویژگیهای اعضای آن در وضعیتی مثبت قرار داد. بسیج رأی دهندگان مسیحی^{۵۲} و رأی آنان برای نامزدهای با گرایش مذهبی در دستور کار تشکیلات راست مذهبی قرار گرفت که جورج دبلیو بوش هم با کپی برداری از سیاست رونالد ریگان در دو دهه قبل، کوشید که از آن در جهت تحقق یک ائتلاف انتخاباتی پیروز استفاده کند و این، حتی تا آنجا پیش رفت که با وجود ملاحظات مرتبط با قانون اساسی درباره به خطر افتادن متهم شماره یک، کاندیدای جمهوری خواهان صحبت از صدور مجوز برای سازمانهای مذهبی برای ارائه خدمات اجتماعی و دریافت هزینه آن از حکومت مرکزی در صورت انتخاب شدن کرد. جمهوری خواهان مانند همیشه این نظریه را پیش کشیدند که علت فقر در مناطق شهری، ریشه اقتصادی ندارد، بلکه در فقر مذهبی و اخلاقی ساکنین این مناطق ریشه دارد. این فقر در برابر رشد اقتصادی مقاوم است؛ زیرا منشاء آن مادی نیست، بلکه معنوی و غیر ملموس است: عادات، رسوم، ارزشها و تمایلاتی که برای رونق در جوامع شهری ضروری است.^{۵۳} در طول دهه ۱۹۹۰ در تمامی مبارزات ریاست جمهوری، محافظه کاران با آگاهی به قدرتمند شدن راست مسیحی به مباحث و موضوعات مذهبی، اهمیتی فراوان دادند. به همین جهت، شاهد هستیم که موضوع شخصیت رهبر، جایگاه ویژه ای در استراتژی انتخاباتی جورج دبلیو بوش پیدا کرد و در رقابت بین جورج بوش پدر و بیل کلینتون، جمهوری خواهان کوشیدند با حساس کردن رأی دهندگان به کاستیهای اخلاقی کلینتون، امکان انتخاب دوباره کاندیدای خود را فراهم کنند، اما وضع بد اقتصادی که نتیجه چهار سال حضور آنان در کاخ سفید بود، فضا را برای بهره‌وری مذهبی، نامساعد ساخته بود. رابرت دل (Robert Dole) در انتخابات سال ۱۹۹۶ در مبارزه با بیل کلینتون دوباره تأکید بر مباحث اخلاقی را سرلوحه سیاست خود قرار داد، اما عملکرد مثبت اقتصادی کلینتون، رأی دهندگان را از وضع موجود کاملاً راضی کرده بود. در انتخابات سال ۲۰۰۰ با وجود وضع خوب اقتصادی و همه گیر بودن صلح پایدار، جورج دبلیو بوش با تأکید بر نیاز به رهبری با منش مذهبی و سجایای اخلاقی و ملموس، اهمیت نگرش مذهبی در عین حفظ پایگاه حزبی خود توانست رأی دهندگان مستقل را با

متوجه ساختن آنها به اهمیت دوچندان اخلاق در سیاست، به بخشی از ائتلاف ضروری برای پیروزی ملحق سازد. بدین ترتیب، وی از نیازهای اخلاقی مردم در جهت تأمین نیازهای انتخاباتی خود بهره منطقی برد.

زنان

آنچه در مبارزات انتخاباتی چند دهه گذشته آشکار شده بود این واقعیت بود که کاندیداهای حزب جمهوری خواه به جهت وجود خلاء ای موسوم به «شکاف جنسیت» (Gender Gap) در کسب آرای زنان با مشکل مواجه بوده اند. شکاف جنسیت حقیقتی است^{۵۴} که دموکرات ها توانسته اند از این شکاف در طول سه دهه گذشته به گونه ای احسن بهره ببرند که این در انتخابات سال ۱۹۹۲ و ۱۹۹۶ که منجر به پیروزی متوالی کلینتون شد، کاملاً مشهود بود. با اینکه رونالد ریگان، کاندیدای حزب جمهوری خواه در سال ۱۹۸۴ توانست ۵۴ درصد آرای زنان را به دست آورد،^{۵۵} اما در شش انتخابات گذشته ریاست جمهوری، شاهد حرکت روزافزون زنان به عنوان یک گروه مهم اجتماعی به سوی کاندیداهای حزب دموکرات و برنامه های انتخاباتی آنان بوده ایم. با توجه به برنامه انتخاباتی جورج دبلیو بوش، بدیهی بود که وی نمی تواند رأی اکثریت رأی دهندگان زن را به دست آورد و ائتلافی با محوریت آنان شکل دهد. بنابر این، کوشید که در عین تداوم سیاستهای کلی حزب، از حرکت بی چون و چرای زنان به سوی ال گور جلوگیری کند. اصولاً با توجه به اینکه زنان اغلب از کاندیداهایی حمایت می کنند که به استفاده از زور توجه کمتری داشته و بیشتر به وضع اقتصادی و ارتقای موقعیت اقتصادی زنان توجه دارند^{۵۷} و بودجه نظامی محدودتری را پیشنهاد می کنند^{۵۸}، روشن می شود که چرا دموکرات ها برعکس جمهوری خواهان از شانس بالاتری برای کسب آرای آنها برخوردار هستند. با توجه به این موضوعات، جورج دبلیو بوش با تأکید بر اینکه برنامه های اقتصادی او موقعیت اجتماعی و اقتصادی زنان را در جامعه بهبود می بخشد، سعی کرد که تأثیر شکاف جنسیت را تا حد ممکن کم اثر سازد. او صحبت از این کرد که «جریمه ازدواج» (Marriage Penalty) که به افزایش مالیات متأهلین منجر می شود را

از بین ببرد. با توجه به اینکه هر روز زنان بیشتری وارد بازار کار می‌شوند^{۵۹} و دیر ازدواج می‌کنند، متوسط سن ازدواج برای زنان از ۲۰٫۳ در سال ۱۹۶۰ به ۲۴٫۳ سال در ۱۹۹۲^{۶۰} رسید. استراتژیست‌های حزب جمهوری خواه فرض را بر این قرار دادند که لغو پرداخت مالیات به دلیل ازدواج، گامی در جهت جلوگیری از رأی دادن زنان به ال گور باشد. جورج دبلیو بوش در عین حال با حربه مفاهیم اخلاقی و مذهبی کوشید که اثرات منفی شکاف جنسیت را بر آینده انتخاباتی خود کاهش دهد. با توجه به اینکه در سال ۱۹۶۰ فقط ۳۵ مورد طلاق برای هر هزار بزرگسال ازدواج کرده وجود داشت. این میزان در سال ۱۹۹۲ به ۱۵۲ مورد رسید^{۶۱} او اعلام کرد که برنامه‌های اقتصادی وی در این راستا طراحی شده است که با کاهش مالیاتها بالطبع افزایش همزمان درآمد‌ها، فشار اقتصادی بر خانواده‌ها را کاهش خواهد داد و ریشه اقتصادی طلاق را خواهد خشکاند. در طول مبارزات انتخاباتی او در مقام مقایسه با کاندیداهای حزب در مبارزات پیشین بسیار فراوانتر در مورد موضوعات مورد علاقه و توجه زنان صحبت کرد و قول داد، در صورت انتخاب، در دولت او، زنان نقش وسیعتری در طراحی برنامه‌ها و خط مشیها خواهند داشت. او نشان داد که خواهان دگرگون شدن فرآیند رأی دادن زنان به دموکرات‌ها است که طی چند دهه گذشته به صورت سنت درآمده است. نظر سنجیها در طول انتخابات، نمایشگر این بود که او توانسته بود تا حد وسیعی نگرش زنان را نسبت به خود و برنامه‌های حزبی تعدیل کند و حرکت به سوی آشتی و تفاهم را پایه گذارد.

سیاهان

اینکه تنها ۸۴ نفر از نمایندگان حاضر در کنوانسیون حزب جمهوری خواه در اواخر جولای سال ۲۰۰۰ در فیلادلفیا سیاه پوست بودند (چهار درصد از نمایندگان) به خوبی نشان دهنده موقعیت حزب جمهوری خواه و کاندیداهای این حزب در بین گروههای سیاه پوست است. (هر چند که تعداد شرکت کنندگان در کنوانسیون سال ۱۹۹۶، ۵۳ نفر بود که نشانگر این است که تعداد در سال ۲۰۰۰ تقریباً دو برابر شده است). با توجه به این وضعیت تاریخی، جورج دبلیو بوش اعلام کرد که «حزب آبراهام لینکلن نتوانسته است برای همیشه

کسوت لینکلن را بپوشد.^{۶۲} روند جدایی کامل سیاهان از حزب جمهوری خواه با آغاز برنامه های «معامله جدید» فرانکلین روزولت آغاز شد و با برنامه های جامعه بزرگ لیندول جانسون در سال ۱۹۶۴، قطعیت یافت. مخالفت بسیاری از محافظه کاران با اعطای حقوق مدنی به سیاهان که به طور وسیع به وسیله رهبران حزب دموکرات به دنبال به قدرت رسیدن هاری ترومن آغاز گردید، بستر ساز این جدایی انتخاباتی بین سیاهان و کاندیداهای حزب جمهوری خواه شد. انتخابات سال ۱۹۶۴ و رقابت بین لیندول جانسون و باری گلدواتر، مرحله نهایی حرکت جمعی سیاهان به سوی حزب دموکرات و تبدیل این گروه به یکی از وفادارترین و با ثبات ترین گروه های رأی دهنده به نامزدهای حزب دموکرات در کنار رأی دهندگان یهودی گردید. طی نزدیک به چهار دهه گذشته، نامزدهای حزب جمهوری خواه همواره کمتر از پانزده درصد آرای سیاهان را به دست آورده اند، هر چند که در بیشتر انتخابات این تعداد به ده درصد نزدیکتر بوده است. با توجه به این مسئله، جورج دبلیو بوش در طول مبارزات انتخاباتی با حداکثر تلاش، کوشید که نشان دهد می خواهد یک «چادر بزرگ» (Big Tent) حزبی درست کند که همه گروهها و بخصوص اقلیتها، بخش عمده ای از آن باشند. در طول کنوانسیون حزب جمهوری خواه - به ویژه در شب اول - تمامی هجده سخنران، به استثنای دو نفر از آنها، جزو اقلیتهای گوناگون بودند. کوشش می شد که نشان داده شود حزب جمهوری خواه می تواند اقامتگاه کسانی شود که دلیلی برای رأی دادن به این حزب نداشته اند. «کالین پاول» (Colin Powell)، مشهورترین سیاه پوست حزب در کنوانسیون سال ۱۹۹۶، با سکوت و در بعضی مواضع، جنجال در هنگام سخنرانی خود مواجه گردید، در حالی که در کنوانسیون سال ۲۰۰۰، سخنرانی او با تشویقهای شدید مخاطبین مواجه بود. هدف جورج دبلیو بوش این بود که با یک نگاه مثبت به وضعیت سیاهان و یادآوری کاستیهای حزب در خصوص سیاهان، شرایطی فراهم کند که ال گور نتواند ایشان را بسیج کند و به پای صندوقهای رأی بکشانند. بنابر این، با ارایه یک چهره ملایم از خود و در نظر گرفتن جایگاه مناسب و مهم برای اقلیتها و بخصوص سیاهان در دولت، تمامی تلاش خود را به کار برد که ال گور را از آرای سیاهان محروم کند. اگر چه ائتلافهای انتخاباتی او از حضور سیاهان محروم

بود، وی موفق شد با تطبیق گفته های خود با خواسته های سیاهان، حداقل از بسیج ایشان به وسیله ال گور جلوگیری کند.

مدلهای ائتلافی

ائتلافها دارای عملکردهای متفاوت و ماهیتهای متمایز هستند، چرا که اهداف و طبعاً گروههای شکل دهنده ائتلافها، با یکدیگر متفاوت هستند. ائتلافهای انتخاباتی برای این شکل می گیرند که کاندیدای حزبی را به سمت پیروزی رهنمون باشند. بنابر این، ائتلافها از ساختارهایی هستند که در آن، کاندیدا، رأی دهنده به گروههای ذی نفوذ و احزاب حضور دارند و انتخابات ریاست جمهوری و شکل گیری ائتلافها هم گام با یکدیگر رشد یافته و در هم تنیده شده اند و تأثیرگذار بر عملکرد و ماهیت یکدیگر بوده اند. بدیهی است با توجه به تحولات گسترده در فرآیند انتخابات ریاست جمهوری، عوامل و عناصر شکل دهنده به ائتلافها نیز دچار تحول شده باشند. فرآیند شکل گیری ائتلافها یک فرآیند رهبر به رهبر بود که در نهایت این فرآیند به وسیله رأی دهندگان مشروعیت می یافت و یا رد می شد. امروزه این، یک فرآیند رهبر به رأی دهنده و رأی دهنده به رهبر است.^{۶۳} به این مفهوم که دیگر این رهبران حزبی و رؤسای ماشینهای حزبی در سطوح مختلف نیستند که کاندیداها را به مردم تحمیل می کنند، بلکه مردم تعیین می کنند که کاندیداها چه کسانی باشند؛ این امر مهم در مراحل اولیه انتخابات درون حزبی صورت می گیرد و در مراحل نهایی، رأی دهندگان مشخص می کنند چه کسی کاندیدای پیروز باشد. کاندیدای انتخاباتی با توجه به اینکه گروهها دارای اهداف، میزان مشارکت و توان سازمانی متفاوت هستند، تصمیم به تعیین ماهیت ائتلاف انتخاباتی و برنامه های انتخاباتی می گیرند زیرا هدف، پیروزی است و گروهها، اهداف، حضور و سازمان گوناگون دارند. پس باید در ائتلاف، اولویت و اهمیت با گروههایی باشد که این مهم را تسهیل می کنند. جورج دبلیو بوش، با توجه به محدودیتهای و مزایایی که جهت گیریها و برنامه های حزبی از نقطه نظر تاریخی برای او فراهم آورده بود، نه تنها باید ثبات ائتلافهای انتخاباتی را مدنظر قرار دهد، بلکه باید به وجود ارزشها و اهداف مشترک بین گروههای حاضر در هر

ائتلافی توجه بنماید. او با توجه به نظر استراتژیست‌های انتخاباتی، سه ائتلاف همزمان را شکل داد:

۱. ائتلاف ارزشی

گروه‌های مختلف که موضوعات متعدد و متفاوتی را مورد نظر دارند، مایل هستند موضوعات مهم از نظر آنان در دو دستور کار کاندیدای مورد علاقه ایشان قرار گیرد. ارزشهای یکسان و نگاه ایدئولوژیک مشترک در مورد چگونگی دستیابی به اهداف، نکاتی است که این گروه‌ها را با وجود تفاوت در موضوعات و اولویتها گرد هم می‌آورد. جورج دبلیو بوش همچنین ائتلافی را شکل داد. وجه مشترک گروه‌های مختلف با موضوعات متفاوت مورد توجه در این ائتلاف، برداشتهای ارزشی مشترک و قرائت واحد از شرایط حاکم بر جامعه بود که برخاسته از ایدئولوژیکی واحد آنان بود. (نمودار شماره ۳) آنچه افراد متفاوت و گروه‌های گوناگون را با موضوعات مورد علاقه متفاوت گرد هم می‌آورد، وجود یک جهان بینی واحد و ارزشهای مشابه است. در واقع، عامل اتصال، چیزی نیست جز ارزشهای واحد. ائتلافهای ارزشی از این جهت شکل می‌گیرند که وفاداران حزبی و گروه‌های مختلف بر مبنای یک ارزش واحد گرد هم می‌آیند. جورج دبلیو بوش از طریق شکل دادن به ائتلاف ارزشی، توانست با تضمین پایگاه وفاداران حزبی، ایشان را به شرکت در انتخابات تشویق نماید.

۲. ائتلاف اختلاطی

با توجه به ترکیب نیروهای حزبی و درصد نزدیک به هم افرادی که خود را دموکرات و یا جمهوری خواه اعلام می‌کنند، پیروزی در انتخابات، نیازمند حضور و شرکت گروه‌های غیر حزبی است. ائتلاف اختلاطی، یک ائتلاف کاندیدا محور است، چرا که کاندیدا می‌کوشد با تأکید بر شخصیت، ویژگیها، موفقیتها و شکستهای فردی - و اینکه او مشکلات و آرزوهایی مشابه رأی دهندگان دارد - تا آنجا که ممکن است گروه‌های مختلف با هدفهای مختلف و ارزشهای متفاوت را به سوی فرد جلب نماید و آنها را در یک ائتلاف دور یکدیگر گرد آورد.

(نمودار شماره ۴) جورج دبلیو بوش آگاه بود که برای پیروزی بر آل گور - جدا از ائتلاف ارزشی که به طور عمده فعالین حزبی را در بر می گرفت - باید با تکیه بر شخصیت و تفاوت‌های فردی خود با کاندیدای حزب دموکرات تا حد ممکن گروه‌های متضاد را به گرد خود جمع کند و ایشان را در یک مجموعه ائتلافی گردآورد. در این راستا استراتژی چادر بزرگ حزبی را پیش کشید؛ این همان استراتژی ای بود که در سال ۱۹۸۴، رونالد ریگان دنبال کرد و به پیروزی او در ۴۹ ایالت از پنجاه ایالت منجر شد. او مانند رونالد ریگان به گروه‌های مختلف رأی دهنده اعلام کرد که نقاط افتراق مهم نیست، بلکه باید بر اساس نقطه نظرهای مشترک به ارزیابی یکدیگر بنشینیم. بنابر این، استراتژی بر این قرار گرفت که گروه‌های مختلف با دیدگاه‌ها و موضوعات مورد علاقه متفاوت گرد هم جمع شوند، اما در عین تفاوت دیدگاه‌ها، همگی احساس کنند که با حمایت از جورج دبلیو بوش می‌توانند به خواسته‌های خود برسند. پس نقطه اتصال تمامی گروه‌های حاضر در صحنه انتخابات، کاندیدای مشترک در عین تفاوت آرا و نظرات بود.

جورج دبلیو بوش آگاه بود که نسبت به آل گور، منابع انتخاباتی کمتری در اختیار دارد. چرا که آل گور در پرونده خود هشت سال رشد مداوم اقتصادی و هشت سال فقدان تورم و بیکاری را داشت و کشور هم در طی این مدت در صلح بود. پس جورج دبلیو بوش در صحنه داخلی و خارجی امید چندان برای چالش با موفقیت‌های رقیب خود نداشت. بنابر این، تنها موضوعی که او می‌توانست با توسل به آن رأی دهندگان را به سوی خود بکشاند، تأکید بر شخصیت خود و محور قراردادن توانایی‌های اخلاقی برای تعیین نتیجه انتخابات بود. با توجه به این مسئله، بدیهی بود که به وسیله استراتژیست‌های او در طول انتخابات، تأکید فراوانی بر شخصیت خونگرم و انسانی وی نسبت به آل گور شد. هدف این بود که این مسئله پذیرفته شود که آل گور مانند یک شهروند لباس می‌پوشد، ولی مانند یک سیاستمدار عمل می‌کند، در حالی که جورج دبلیو بوش مانند یک شهروند لباس می‌پوشد و مثل یک شهروند هم عمل می‌کند. بر این اساس، شاهد هستیم که کنوانسیون حزب جمهوری خواه، طوری برنامه‌ریزی می‌شود که این تصویر ترسیم گردد که جورج دبلیو بوش، یکی از «خودما» است. در شب اول کنوانسیون در میان سخنرانان، یک کوه نشین کور بود و فرد دیگری به زبان اسپانیایی

سخنرانی کرد و سایر سخنرانان از میان توده‌های مردم انتخاب شده بودند. هدف این بود که کاندیدای حزب، عادی و مردمی جلوه کند.

ائتلاف جبهه واحد

اینک به ایجاد یک ائتلاف و جبهه واحد در شرایط و اوضاع و احوال خاص اقتصادی و اجتماعی کشور نیاز بود. جورج دبلیو بوش با اعلام اینکه در هشت سال گذشته به جهت کوتاهیهای اخلاقی بیل کلینتون، اعتبار مقام ریاست جمهوری کاهش یافته است، محور کارش را بر آن قرارداد که پرستیژ و اعتبار مجدد را به کاخ سفید و شخص رییس جمهور برگرداند، چرا که رییس جمهور، سمبل و نماینده ارزشهای مردم کشور است. بر این اساس، او از گروههای مختلف که همگی از کاهش ارزش و اعتبار کاخ سفید نگران بودند ائتلافی شکل داد. (نمودار شماره ۵) آنچه عامل اتصال گروههای مختلف با موضوعات مورد توجه مختلف می شود، موضوع واحد و خاصی است که همگی نسبت به آن حساس بوده، دغدغه اش را دارند. جورج دبلیو بوش این موقعیت را با صحبت در باره کاستیهای اخلاقی و اثرات آن که به کاهش اعتبار کاخ سفید منجر شده بود، به وجود آورد. این تأکید موجب شد که بسیاری از گروههای متعلق به طبقات پایین که به طور سنتی به حزب دموکرات رأی می دهند با توجه به علایق سنتی و میهن پرستانه خود احساس کنند که می توانند به کاندیدای حزب جمهوری خواه رأی دهند، هر چند که بر سر موضوعات کلی با او اختلاف عقیدتی و طبقاتی دارند. □

جدول شماره ۱:
 زمان تصمیم گیری در خصوص رأی دادن به کاندیدها ۱۹۹۶-۱۹۵۲

سال انتخابات	درصد رأی دهندگانی که زود تصمیم گرفتند		درصد رأی دهندگانی که دیر تصمیم گرفتند	
	دموکرات	جمهوری خواه	دموکرات	جمهوری خواه
۱۹۵۲	۴۱,۶	۵۸,۴	۴۹,۵	۵۰,۵
۱۹۵۶	۴۱,۹	۵۸,۱	۴۳,۲	۵۰,۸
۱۹۶۰	۴۲,۱	۵۷,۹	۶۰,۷	۴۹,۳
۱۹۶۴	۶۹,۵	۳۰,۵	۴۹,۳	۵۰,۷
۱۹۶۸	۴۹,۸	۵۳,۲	۵۲,۹	۴۷,۱
۱۹۷۲	۲۹,۱	۷۰,۹	۵۰,۰	۵۰,۰
۱۹۷۶	۴۵,۴	۵۴,۶	۵۶,۷	۴۳,۳
۱۹۸۰	۴۵,۴	۵۴,۶	۴۳,۸	۵۶,۲
۱۹۸۴	۳۸,۰	۶۲,۰	۴۶,۱	۵۳,۹
۱۹۸۸	۴۵,۷	۵۴,۳	۴۶,۶	۵۳,۴
۱۹۹۲	۵۱,۵	۴۸,۵	۵۶,۱	۴۳,۹
۱۹۹۶	۵۵,۱	۴۴,۹	۵۴,۰	۴۶,۰

منبع:

James E. Campbell, *The American Campaign: U.S. Presidential Campaign and the National Vote*. College Station, Texas: Texas A&M University Press 2000, p. 233.

جدول شماره ۲:

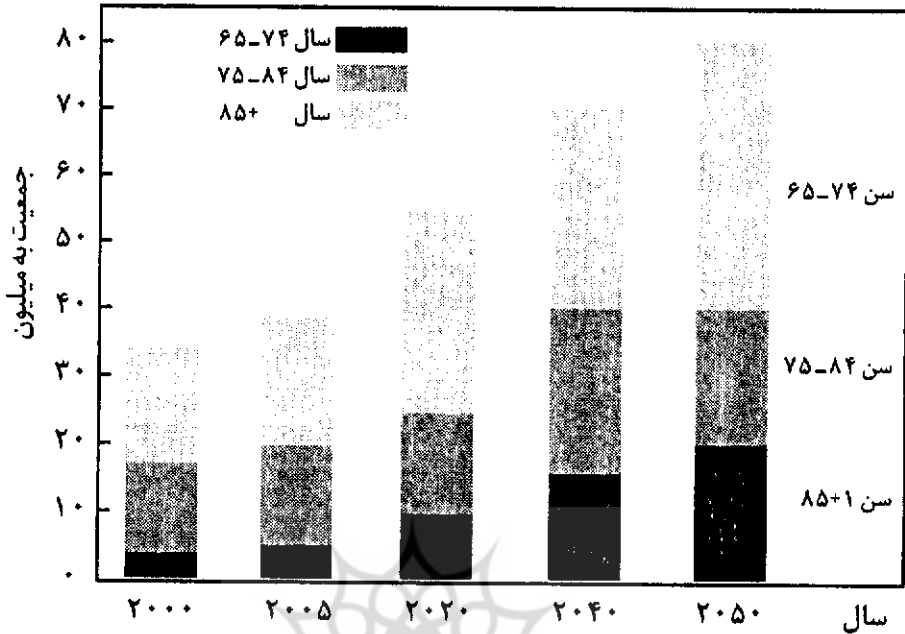
گرایشهای ایدئولوژیک از سال ۱۹۷۶ تا سال ۲۰۰۰ در میان مردم آمریکا (درصد)

سال	لیبرال	میان‌ه‌رو	محافظة کار	فاقد نظر
۱۹۷۶	۲۱	۴۱	۲۶	۱۲
۱۹۷۷	۲۱	۳۸	۲۹	۱۲
۱۹۷۸	۲۱	۳۵	۲۷	۱۷
۱۹۷۹	۲۱	۴۲	۲۶	۱۲
۱۹۸۰	۱۹	۴۰	۳۱	۱۱
۱۹۸۱	۱۸	۴۳	۳۰	۹
۱۹۸۲	۱۷	۴۰	۳۳	۱۱
۱۹۸۴	۱۷	۴۱	۳۱	۱۱
۱۹۸۶	۲۰	۴۵	۲۸	۷
۱۹۸۸	۱۸	۴۵	۳۳	۴
۱۹۹۰	۲۰	۴۵	۲۸	۶
۱۹۹۲	۱۹	۴۱	۳۴	۶
۱۹۹۳	۱۸	۴۵	۳۲	۵
۱۹۹۴	۱۸	۴۸	۳۴	۰
۱۹۹۵	۱۹	۳۹	۳۷	۴
۱۹۹۶	۱۷	۴۵	۳۴	۴
۱۹۹۷	۱۷	۴۰	۳۹	۴
۱۹۹۸	۱۹	۴۰	۳۳	۸
۱۹۹۹	۲۰	۴۲	۳۴	۴
۲۰۰۰	۱۸	۴۱	۴۱	۰

منبع:

Gallup Reports, and New York Times/ CBS News Surveys.

جدول شماره ۳:
جمعیت ۶۵ سال سن و بالاتر در کل جمعیت آمریکا



۶۳

منبع:
Bureau of the Census, *Statistical Abstract of the United States*. Washington D.C.:
U.S. Government Printing office, 2000, p.16.

جدول شماره ۴:
مالیات پرداخت شده به وسیله کمپانیها و افراد طی سالهای
۱۹۹۵-۲۰۰۰ (به میلیارد دلار)

سال	مالیات پرداختی کمپانیها	مالیات پرداختی افراد
۱۹۹۵	۱۵۷	۵۹۰,۲
۱۹۹۶	۱۷۱,۸	۶۵۶,۴
۱۹۹۷	۱۸۲,۳	۷۳۷,۵
۱۹۹۸	۱۸۸,۷	۸۲۸,۶
۱۹۹۹	۱۸۴,۷	۸۷۹,۵
۲۰۰۰	۲۰۷,۳	۱۰۰۴,۵

منبع:
Congressional Quarterly Weekly, February 17, 2001, p.360

جدول شماره ۵:
جهت گیری افکار عمومی درباره مهمترین مشکلاتی که کشور با آنها مواجه است ۲۰۰۰-۱۹۷۵

سال	موضوع
۱۹۷۵	هزینه بالای زندگی، بیکاری
۱۹۷۶	هزینه بالای زندگی، بیکاری
۱۹۷۷	هزینه بالای زندگی، بیکاری
۱۹۷۸	هزینه بالای زندگی، مشکلات مربوط به انرژی
۱۹۷۹	هزینه بالای زندگی، مشکلات مربوط به انرژی
۱۹۸۰	هزینه بالای زندگی، بیکاری
۱۹۸۱	هزینه بالای زندگی، بیکاری
۱۹۸۲	بیکاری، هزینه بالای زندگی
۱۹۸۳	بیکاری، هزینه بالای زندگی
۱۹۸۴	بیکاری، ترس از جنگ
۱۹۸۵	ترس از جنگ، بیکاری
۱۹۸۶	بیکاری، کسری بودجه
۱۹۸۷	بیکاری، اقتصاد
۱۹۸۸	اقتصاد، کسری بودجه
۱۹۸۹	جنگ بر علیه اعتیاد
۱۹۹۰	جنگ در خاورمیانه
۱۹۹۱	اقتصاد
۱۹۹۲	بیکاری، کسری بودجه
۱۹۹۳	حمایت درمانی، کسری بودجه
۱۹۹۴	جنایت، خشونت، حمایت درمانی
۱۹۹۵	جنایت، خشونت
۱۹۹۶	کسری بودجه
۱۹۹۷	جنایت، خشونت
۱۹۹۸	جنایت، خشونت
۱۹۹۹	جنایت، خشونت
۲۰۰۰	اخلاقیات، تضعیف خانواده

منبع:

New York Times/CBS News Poll, January 1999, Gallup Report, 2000.

جدول شماره ۶:
وضعیت اقتصادی آمریکا در پایان دوران کلینتون و در بطن
مبارزه جورج دبلیو بوش و آل گور

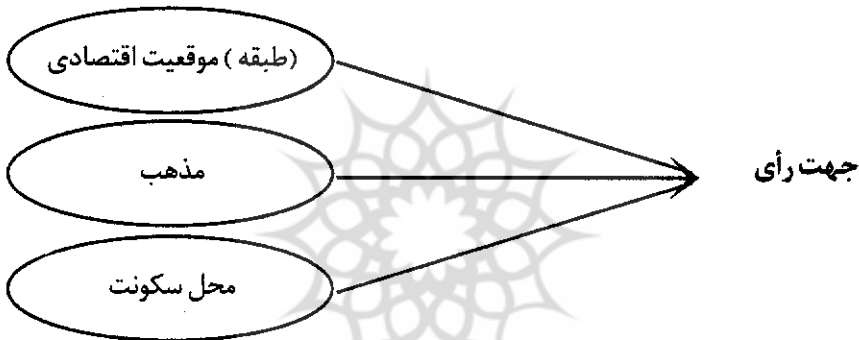
تولید ناخالص داخلی	۳،۴۱،۰۰۴ تریلیون دلار
رشد سالانه اقتصادی	۳،۲ درصد
توازن بودجه برای سال ۲۰۰۱	۲۳۹ میلیارد دلار اضافه بودجه
بدهکاری دولت فدرال	۳۲۲۴ میلیارد دلار

منبع:

Congressional Quarterly Weekly, November 11, 2000 p.263

نمودار شماره ۱:

عامل اصلی تعیین کننده رفتار سیاسی رأی دهندگان در مدل کلمبیا

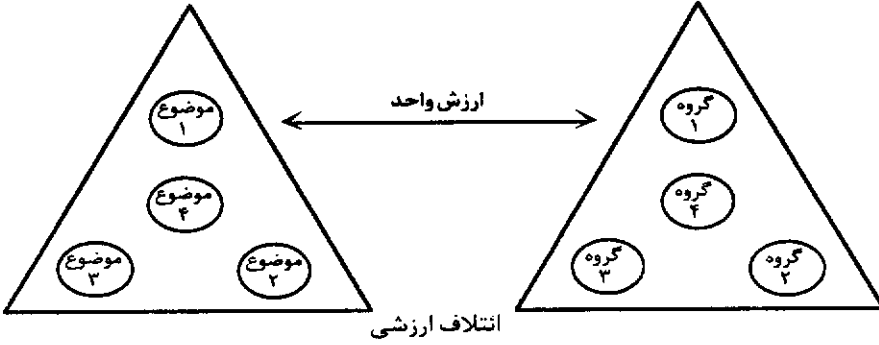


نمودار شماره ۲:

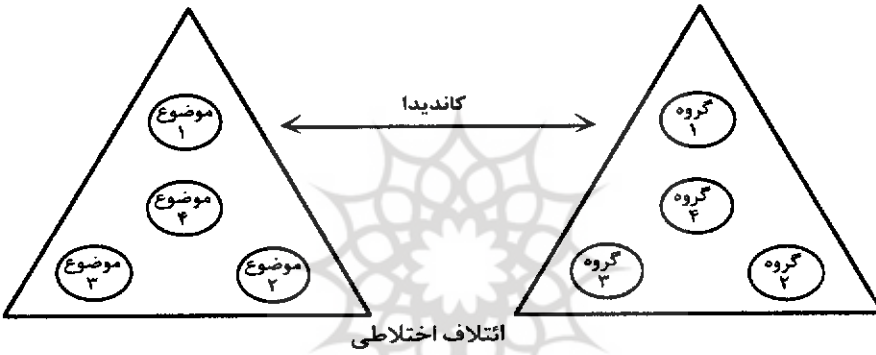
عامل اصلی تعیین کننده رفتار سیاسی رأی دهندگان در مدل میشیگان



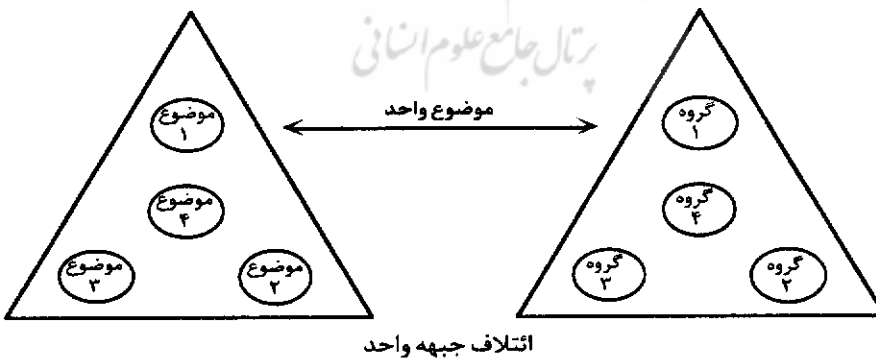
نمودار شماره ۳:



نمودار شماره ۴:



نمودار شماره ۵:



1. Murray Edelman, *The Symbolic Uses of Politics*, Urbana: University of Illinois Press 1964, p. 16.
2. Albert R. Hunt, "The Campaign and the issues," in *The American Election of 1984*, ed. Austin Ranney, Durham, N.C.: Duke University Press, 1981, p. 155.
3. The Economist, January 6th, 2001, p. 36.
4. Juhn Stuart Mill, *Considerations on Representative Government*. New York: Liberal Arts Press, 1958, p. 156.
5. Jean Jacques Rousseau, *The Social Contract*, New York: Dutton 1950, p. 26.
6. Paul F. Lazarsfeld, and Bernard R. Berelson and Hazel Gaudet, *The people's Choice*, New York: Columbia University Press, 1948, p. 26.
7. Angus Campbell, and Gerald Gurin and Warren E. Stokes, *The Voter Decides*, Evanston, Ill: Row, Peterson 1954, p. 24.
8. Jack Dennis, "Groups and Political Behavior," *Political Behavior*, Vol. 9, 1987 p. 324.
9. Stephen C. Shadegg, *How to Win an Election*, New York: Taplinger 1964, p. 24.
10. Keith Bruce et al, *The Myth of Independent Voter*, Berkeley: University of California Press, 1992, p. 88.
11. Warren E. Miller, and J. Merrill Shanks, "Policy Directions and Presidential leadership: Alternative interpretation of 1980, Presidential Elections," *British Journal of Political Science*, Vol. 12, 1982, p. 349.
12. George F. Will, 1988, *The New Season*, New York; Simon and Schuster, p. 96.
13. Key V.O, *The Responsible Electorate*, New York: Vintage Book 1966, p. 7.
14. Kelly, Stanley, Jr. and Thad W. Mirer, "The Simple Act of Voting," *American Political Science Review*, Vol., 88, 1974, p. 572.
15. Samuel L. Popkin, *The Reasoning Voter*, Chicago: Chicago University, 1991, p. 9.
16. Samuel L. Popkin, *The Reasoning Voter*, p. 23.
17. Anthony Downs, 1957, *An Economic Theory of Democracy*, New York: Harpers, p. 36.
18. Seymour Martin et al Lipset, "The Psychology of Voting: An Analysis of Political Behavior," in *Handbook of Social Psychology*, ed. Gardiner Lindzey. Cambridge, Mass.: Addison-Wesley, p. 1136.

19. Donald Kinder, and Roderick Kiewiet, "Socio-tropic Politics: The American Case," *The British Journal of Political Science*, Vol II, 1981, p. 129.
20. Ray C.Fair, "The Effect of Economic Events on Votes for President," *Political Behavior*, Vol. 18, 1996, p. 119.
21. Louis H.Bean, *How to Predict the 1972 Election*, New York: Quadrangle Books 1972, p. 7.
22. Seymour Martin Lipset, *Political Man*, Baltimore: John Hopkins University Press 1960, p. 303.
23. Russell Dalton, and Martin Wattenberge, "The not so Simple Act of voting", in *Political Science: The State of the Dicipline II*, ed. Ada Finifter, Washington DC.: American Political Science Association 1993, p. 200.
24. Warren E.Miller, and J. Merrill Shanks, *The New American Voter*, Cambridge, Mass.: Harvard University Press 1996, p. 491.
25. Michael Alvarez, and Jonathan Nagler, "Economics, Entitlements and Social issues: Voter Choice in the 1996 Presidential Election," *American Journal of Political Science*, Vol. 42. 1998, p. 135.
26. Robert Axelrod, "Presidential Election Coalitions in 1984," *American Political Science Review*, Vol. 80. 1986, pp. 281-282.
27. Maurice Duverger, *Political Parties*, New York: John Wiley, 1959, p. 48.
28. *Time*, September 4, 2000, p. 36.
29. *Time*, August 7, 2000, p. 44.
30. *Congressional Quarterly Weekly*, September 9, 2000, p. 205.
31. *Newsweek*, October 9, 2000, p. 44.
32. *Newsweek*, February 19, 2001, p. 34.
33. *The Economist*, August 12th, 2000, p. 43.
34. *The Economist*, July 8th, 2000, p. 53.
35. *Newsweek*, May 7, 2001, p. 4.
36. *Newsweek*, August 14, 2000, p. 22.
37. *Time*, September 11, 2000, p. 65.
38. *Time*, August 21, 2000, p. 33.
39. Seymour Martin Lipset, ed, *Party Coalitions in the 1980s*, Sanfrancisco: Institute for Contemporary Studies 1981, p. 23.
40. Ben Wattenberg, *Values Matters Most*, New York: Free Press 1995, p. 97.
41. Ronald Inglehart, *The Salient Revolution*, Princeton: Princeton University Press 1977, p. 3.

42. William B.Hixon, *Search for the American Right Wing*, Princeton: Princeton University Press, 1992, pp. 9-48.
43. Robert Kuttner, *The Life of the Party*, New York: Penguin 1987, p. 112.
44. Stephen Carter, *The Culture of Disbelief*, New York: Basic Books, 1993, p. 47.
45. Robert Booth, and Allen Mertzke, *Religion and Politics in America*, Boulder, Colo; Westview Press, 1995, p. 28.
46. Geoffrey C.Layman, "Religion and Political Behavior in the United State: The import of Beliefs, Affiliations and Commitment from 1980 to 1994," *Public Opinion Quarterly*, Vol. 61, 1997, p. 288.
47. David Yamane, "Secularization on trial: in Defense of a Neo Secularization Paradigm," *Journal For the Scientific Study of Religion*, Vol. 36, 1997, p. 109.
48. Roger Finke, and Rodney Stark, *The Churching of America: 1776-1980*, New Brunswick, NJ. : Rutgers University Press, 1992, p. 15.
49. John C.Green, and James L. Guth, "The Bible and the Ballot Box: The Shape of things to come," in *The Bible and the Ballot Box*, ed. James Guth and John Green Boulder Colo: Westview Press, 1991, p. 217.
50. John F.Persinos, "Has the Christian Right taken over the Republican Party," *Campaign and Elections*, Vol. 15, September 1994, p. 21.
51. Clyde Wilcox, "The New Christian Right and the Mobilization of the Evangelicals, " in *Religion and Political Behavior in the United States*, ed. Ted Jelen, New York: Praeger, 1989, p. 145.
52. Corwin Smidts, ed, *Contemporary Evangelical Political Involvement* Lanham, Md; University Press of America, 1989, p. 2.
53. *Washington Post*, June 8, 2001, p. A33.
54. Jean Bethke Elshtain, "Reclaiming the Socialist-Feminist Citizen, " *Socialist Review*, Vol. 74, 1989, p. 24.
55. *National Review*, August 6, 2001, p. 21.
56. Keith Poole, and Harmon Ziegler, *Women, Public Opinion and Politics*, New York: Longman, 1985, p. 65.
57. SusanWelch, and John Hibbing, "Financial Conditions, Gender and Voting in American National Elections," *Journal of Politics*, Vol. 54, 1992, p. 196.
58. David O.Sears, and Leonie Huddy, "On the Origins of Political Disunity among Women," in *Women Politics and Change*. ed. Louise Tilly and Patricia Gurin, New York: Russell Sage, 1990.

59. Carol Mueller, "The Gender Gap and Women's Political Influence," *Annals of the American Academy of Political and Social Sciences*, Vol. 515, 1999, p. 24.
60. Daphne Spain, and Susanne Bianchi, *Balancing Act: Motherhood, Marriage and Employment Among American Women*, New York: Russell Sage Foundation, 1996, p. 26.
61. Andrew Charlin, *Divorce, Remarriage*. Cambridge, Mass: Harvard University Press, 1992, p. 24.
62. *Time*, August 7, 2000, p. 44.
63. Ralph M. Goldman, "Book Review" *Presidential Studies Quarterly*, Vol. 17, 1987, p. 184.

۷۰

